

در جستجوی هویت بهائی

الکساندرا لیوی¹

انقلاب اسلامی سال 1979 [1357 شمسی] چارچوب مذهبی جدیدی را برای حکومت ملی ایران عرضه نمود. اگرچه بخش عمده و اکثریت قاطع جمعیت ایران را از سده شانزدهم مسلمانان شیعه‌مذهب تشکیل می‌دهند، اما این کشور هرگز تا بدین حد دین را نهادینه نکرده بود. تحولات بعد از سال 1979 این سؤال را مطرح می‌کند که اقلیت‌های دینی، بخصوص بهائیان، چگونه با این هویت جدید ملی‌گرایی مرتبط شده‌اند. خود آئین بهائی از ایران نشأت گرفته، با این همه پیروان آن، حتی بیش از سایر اقلیت‌های دینی، تحت اذیت و آزار کلیه رژیم‌های نوین ایرانی بوده‌اند. توضیح ساده برای این واقعیت جز این نخواهد بود که آنها، به علت اختلافات بارز عقیدتی بین اسلام و امر بهائی، در زمره "اهل ذمه"، یا جمعیت‌های تحت حمایت و صیانت دنیای اسلام، نیستند. اما بررسی بیشتر هویت ملی ایرانی این نکته را مطرح می‌سازد که در تاریخ نوین ایران هرگز زمانی وجود نداشته که ملت هویتی کاملاً عاری از اسلام کسب کرده باشد و این که بهائیان گاهی اوقات تهدیدی برای حکومت ملی تصور شده‌اند. بنابراین، تعجبی ندارد که بهائیان به طور مداوم در کشور محل پیدایش دیانت خود با اذیت و آزار روبرو شده و نتوانسته‌اند به طور کامل با ملیت ایرانی یکی شوند.

ملی‌گرایی مفهوم نسبتاً جدیدی در سازمان سیاسی است که بندیکت اندرسون² آن را "جامعه‌تصوری سیاسی که هم محدود است و هم حاکم" تعریف می‌کند. محققان غالباً عوامل گوناگونی را که هویت ملی شخص را تشکیل می‌دهد مورد بحث قرار می‌دهند، اما ارنست رنان³ موضوع را اینگونه مطرح می‌کند که مهم‌ترین معیار در تعریف ملیت عبارت از میل ملتی به با هم بودن است. این تعریف بخصوص برای ملت ایران، که، به علت میراث شیعی، مصرانه خود را از سایر مسلمانان متمایز ساخته، مصداق دارد. در سال 1501، در زمان سلسله صفوی، شیعه دوازده امامی دیانت رسمی دولتی ایران شد، و متعاقباً هویت دینی منحصر به فرد ایران در شعائر ملی‌اش مشهود و معلوم گشت.

از این رو، ظهور امر بهائی مبین جدایی بارز از میراث سنتی مذهبی اکثر ایرانیان بود. ریشه این دیانت در آئین بابی قرار دارد که در سال 1844 ظاهر شد. رهبر آن، سید علی‌محمد، از مسلمانان شیعه‌مذهب بود که مدعی شد پیامبر جدید است و به روحانیون مسلمان حمله کرد. بنابراین، آئین بابی، و بعدها امر بهائی، تهدیدی برای تمدن اسلامی به شمار آمدند. گفته شد که تعلیمات سید علی‌محمد، یا "باب"، جایگزین تعالیم قرآنی است. با آن که مسلمانان محمد را آخرین پیامبر می‌دانند، آئین بابی مدعی شد که نوع بشر ترقی کرده به بلوغ خواهد رسید و پیامبران بیشتری نیز ظاهر خواهند شد. باب بعضی از شعائری را که در اسلام منع شده، مانند معاشرت دو جنس و اخذ ریح پول را مجاز شمرد. اما، تحولی که بیش از همه ایجاد مناقشه کرده، تلاش باب برای احیاء ویژگی‌های فرهنگی قبل از اسلام مانند تقویم شمسی و نظریه زردشتی عناصر است. خود باب اعدام شد، اما بسیاری از پیروانش به امر بهائی پیوستند، که توسط یکی از مؤمنان به باب تأسیس گردید. آئین بابی، پیش از آن که بهائیان جان تازه‌ای به ایده‌هایش ببخشند و آنها را در دیانتی جهانی‌تر و صلح‌جویانه‌تر که شرکت در امور سیاسی را منع می‌کرد، تدوین و تنظیم نمایند، تقریباً به کلی از میان رفت. بابیان اولیه احتمالاً بر این گمان بودند که دیانتی که حالت انفعالی بیشتر داشته باشد کمتر در معرض اذیت و آزار خواهد بود.

¹ This article was posted in <http://journal.jcsmena.org/2009/08/22/searching-for-bahai-identity/>

² مترجم: بندیکت ریچارد اوگورمن اندرسون Benedict Richard O'Gorman Anderson (متولد 26 اوت 1936 در کونمینگ، چین) استاد ممتاز مطالعات بین‌المللی، حکومت و مطالعات آسیایی در دانشگاه کورنل Cornell است و به علت کتاب مشهورش *Imagined Communities* شهرت دارد.

³ مترجم: ارنست رنان Ernest Renan (28 فوریه 1823 – 12 اکتبر 1892) فیلسوف و نویسنده فرانسوی که خود را وقف استان زادگاهش بریتانی Brittany نمود. او به علت آثار تاریخی مؤثرش درباره مسیحیت اولیه و نظریه‌های سیاسی‌اش شهرت دارد.

در جستجوی هویت بهائی

امر بهائی، از بدو شکل‌گیری‌اش، عملاً و از لحاظ عقیدتی، با هویت و خصالت اسلامی اصطکاک داشته است. نابرداری و عدم مدارا در سراسر تاریخ ایران مصرانه پابرجا بوده است. حتی نهضت انقلابی اوایل سده بیستم نتوانست گرایش ایرانیان نسبت به بهائیان و سایر اقلیت‌های دینی را تغییر دهد. اگرچه انقلاب 1906 مشروطه سعی کرد آرمان‌های غربی بردباری و آزادی دینی را عرضه نماید، اما اسلام همچنان دیانت رسمی ایران باقی ماند و در اهمیتش برای مردم ایران جای هیچگونه تردید باقی نگذاشت. بیشتر انقلابیون غیرمذهبی اوایل قرن بیستم ایران اصولاً دین‌ستیز بودند اما هنوز اصلاحات اسلامی را در شعارها و لفاظی‌های خود به کار می‌بردند و با علما همسو بودند. مسجد همچنان به عنوان منبع اصلی اطلاعات برای طبقات متوسط و پایین جامعه ایران به کار می‌رفت، و به این ترتیب، برای تماس با توده‌ها باید از طریق روحانیون مسلمان اقدام میشد. تجددگرایان سعی کردند نشان دهند که اهداف اصلاحات و مقاصد اسلام مانع‌الجمع نیستند. آنها، به طور اخص، بر اهمیت متمایز ساختن خود از غرب تأکید کرده، تجاوز و تعدی قوای غربی توسعه‌طلب را مردود می‌شمردند و سعی می‌کردند جلال و شکوه فرهنگ اولیه اسلامی را احیاء کنند. چنین اتفاق و اتحاد مشکوکی بین انقلابیون و علما نشان دهنده قوت اسلام در معرفت ایرانیان نسبت به هویت خویشتن بود. انقلابیون مذهب‌گرایی توده‌ها را دریافته نتیجه‌گیری می‌کردند که باید نوشتارهای خود را بر همان اساس تنظیم کنند.

در آثار روشنفکران ایرانی مانند سید جمال‌الدین افغانی (1839-1897) و میرزا آقاخان کرمانی، مواردی از انطباق لفاظی مشهود است. این نویسندگان و انقلابیون همراه آنها نهایتاً در صدد برآمدن شاه را از اریکه سلطنت سرنگون سازند اما برای کامیابی در این زمینه نیاز به همراهی و همکاری روحانیون و توده‌های مردم داشتند. اما، اگرچه انقلابی غیرمذهبی ممکن بود در سطح نخبگان رخ دهد، ولی اکثریت ایرانیان مردمانی مذهبی باقی ماندند.

این احتمال همچنان وجود داشت که انقلابیون ابتدا از لفاظی دینی برای مشارکت دادن عامه مردم استفاده کنند اما بعداً آنها را به اتخاذ اصول غیردینی تشویق و ترغیب نمایند. به نظر می‌رسید وقتی رضاشاه پهلوی در سال 1926 بر مسند قدرت تکیه زد، این امر مصداق یافته باشد. او که از افسران ارتش با گرایش‌های نیرومند استبدادی بود، در صدد برآمد اصلاحات غیردینی را در ایران اجرا نماید. وقتی مجلس ایران در سال 1928 قانون مدنی جدیدی را تصویب کرد، او با کامیابی‌های اولیه در زمینه‌های حقوقی و قضایی مواجه گردید. رضاشاه با موفقیت سلسله مراتب دولتی قضات را به وجود آورد، و به نحوی مؤثر قدرت قضایی علما را در حد فقط مسائل دینی تنزل داد. شاه همچنین سعی کرد مستقیماً غربی کردن را بر مردم ایران تحمیل کند و لذا در سال 1928 قانونی وضع کرد که کلیه مردان را ملزم می‌ساخت به سبک اروپایی لباس بپوشند و در سال 1936 استفاده از حجاب را ممنوع ساخت.

بنا به گفته نیکی کدی⁴، این تغییرات از کل به جزء صورت نگرفت. "مسلمانان ایران، از طبقات سنتی و متمایل به سنت - بخصوص بازاریان، روستاییان، و مهاجرین اخیر از روستا به شهر - مایلند اسلام را با "شیوه‌هایی که همیشه وجود داشته" یا سنت، یکسان بدانند." در نتیجه، حجاب، قانون و آداب خانوادگی اسلامی، و سایر شعائر خانوادگی، علیرغم تلاش‌های حکومتی برای خفه کردن و سرکوب فرهنگ اسلامی، همچنان محکم و پابرجا مانده است. قانون خانواده و سایر شعائری که در زندگی روزمره مشاهده می‌شود برگرفته از قرآن و در نتیجه تغییر آنها دشوار است. در واقع، کسانی که از تعلیم و تربیت غربی بهره بردند انطباق با آنچه را که در فرهنگ غربی معمول است شروع کردند. مثلاً، چندهمسری، که در حکم قرآنی مجاز شمرده شده، در ایران همچنان قانونی باقی مانده، اما بسیاری از طبقات بالای جامعه این عمل را ترک گفته‌اند. سایر اقدامات فرهنگی در میان طبقات روستایی و شهری عمدتاً با ماهیت اسلامی باقی مانده است. اکثر مردم به انجام دادن سفرهای مرتب زیارتی به مراقد ائمه در شهرهای بزرگ یا امامزاده‌ها در مناطق روستایی ادامه داده‌اند. همچنین، برای تعطیلات عمده دینی، که معمولاً در گرامی‌داشت فوت ائمه است، مراسمی برگزار می‌شود. این نمونه‌ها

⁴ مترجم: نیکی آر کدی، بانوی امریکایی، استاد تاریخ شرق، ایران و زنان، متولد 1930 در بروکلین، نیویورک، که بعد از 35 سال تدریس، از دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس بازنشسته شد.

در جستجوی هویت بهائی

شواهد بیشتری را به دست می‌دهد که ایرانیان عمدتاً خود را مسلمان می‌دانند؛ میراث مذهبی بر هویت ملی آشکارا می‌چربد. آنها همچنین تمایز مهم بین نخبگان و توده‌ها را روشن می‌کنند. وجود اقدامات از بالا به پایین برای پدید آوردن تغییر فرهنگی ابداً دال بر آن نیست که آنها، در واقع، موفقیت‌آمیز بوده باشند. قضیه ایران ثابت می‌کند که قوت هویت مردمی می‌تواند فی‌الواقع سیاست حکومتی را تحت‌الشعاع قرار دهد.

به ظن قوی بزرگترین جمع مبهمات در انقلاب غیرمذهبی ایران نظام کشوری تعلیم و تربیت بود. در ایران قرن نوزدهم، هیچ نظام رسمی تعلیم و تربیت وجود نداشت؛ مسئولیت انحصاری روحانیون بود، که کلیات و اصول عقاید شیعه، عربی، و قرآن را تدریس می‌کردند. اما، در 1910، رژیم جدید مشروطه وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه را تأسیس کرد که اولین تلاش ایران برای ایجاد اداره واحد و ملی جهت تعلیم و تربیت بود. وزارتخانه مزبور مسئولیت آموزش ابتدایی، انتشار کتب درسی در سطح کشور، و تربیت حرفه‌ای معلمان را به عهده داشت که همه از ابتکارات غرب بود. حتی پیش از آن، وزارت مزبور ملزم بود که تعداد معینی از دانشجویان را هر ساله برای تحصیل به اروپا اعزام نماید و حتی کتابخانه‌ها، موزه‌ها، و مؤسسات تاریخی و علمی به قصد آوردن ایده‌های غربی برای توده‌های ایرانی تأسیس نمود. علیرغم این اقدامات، تأثیر روحانیون مسلمان هنوز در سراسر نظام تعلیم و تربیت مشهود بود. اسلام هنوز در مدارس تعلیم داده میشد، و هیچیک از محصلین غیرمسلمان نمی‌توانستند تقاضا کنند تعلیمات مربوط به دیانت خود را در مدارس دولتی دریافت کنند. به این ترتیب، یهودیان، مسیحیان، بهائیان و کلیه اقلیت‌های دینی دیگر، اگر به مدارس دولتی وارد میشدند، در معرض تعلیم و تربیت اسلامی قرار داشتند. علاوه بر آن، کلیه کتاب‌هایی که برای دیانت مضر تشخیص داده میشد، ممنوع گردید. حکومت سعی کرد کتب درسی دولتی را در مکتب‌ها، یا مدارس مسجدی، وارد سازد، اما این اقدام در اثر اقتدار روحانیون شکست خورد. به این ترتیب، اگرچه رژیم مشروطه سعی کرد، با تلفیق ایده‌های غربی با تعلیم و تربیت دولتی، ایران را غیرمذهبی نماید، اما نتیجه این تلاش ایجاد برنامه آموزشی دوگانه گردید؛ یعنی تعلیم مفاهیم غیرمذهبی و در عین حال حفظ، و بنابراین حمایت از، جهت‌گیری اسلامی آن برقرار شد.

تبلور هویت اسلامی در چارچوب ملی ایرانی در طی قرن بیستم با اذیت و آزار گسترده بهائیان تکمیل گردید. انتشارات ایران، اعم از مذهبی یا ملی‌گرایی، آئین بهائی را عامل بیگانه در جامعه می‌داند - یعنی عنصری که به نحوی بارز و متمایز بخشی از جامعه ایرانی محسوب نیست. بهاء‌الله (1892 - 1817)، مؤسس امر بهائی، می‌گوید، "لیس الفخر لمن یحب الوطن، بل لمن یحب العالم." این تأکید قوی بر جهان‌گرایی غالباً در انتشارات ایرانی برای متهم کردن بهائیان به بی‌وفایی نسبت به ایران و نداشتن عرق ملی استفاده شده است. آنها همچنین متهم شده‌اند که جاسوسان قوای بیگانه و دشمنان اسلامند. به علاوه، دانشگاهیان برجسته و مقامات ایرانی در نهادینه کردن احساسات بهائی‌ستیزانه مشارکت داشته‌اند. فریدون آدمیت، مورخ نامی ایرانی، درباره ارتباط بهائیان با قوای بیگانه چنین نوشت:

"اگر ادیان بایی و بهائی رنگ سیاسی به خود نگرفته بودند، و اگر دست‌های بیگانگان ریشه‌های آن را آبیاری نکرده بود، مسلماً در سوراخ سنبه‌های این سرزمین وسیع دفن شده بودند، مانند هزاران فرقه دیگر که هر از گاهی در این یا آن گوشه ایران پدید آمدند. در این صورت نمی‌توانستند اینهمه جنجال و هیاهو برپا کنند."

حیطه عامه مردم نیز محل فعالیت ضد بهائی بود. دهه 1940 شاهد تأسیس سازمان‌های بسیاری بود که خود را منحصر اوقف مقابله با بهائیان و مؤسسات عمومی آنها کرده بودند. انجمن تبلیغات اسلامی یکی از فعال‌ترین سازمان‌های ضد بهائی آن زمان بود. این انجمن نه تنها به تبلیغ آئین اسلام می‌پرداخت، بلکه خود را وقف تحقیر و اهانت علنی به بهائیان می‌نمود. در گزارشی به تاریخ 1945، سازمان مزبور نامه‌های نوشته شده توسط بهائیان را منتشر ساخت که در سال قبل از آن مسلمان شده بودند و محتوای هر یک از آنها اظهار ندامت شخصی و اعتراف به تقوی و برتری ذاتی اسلام بود. یکی دیگر از سازمان‌های فعال جمعیت تعلیمات اسلامی بود که استنتاج می‌کرد تعلیم و تربیت مذهبی مؤثرترین راه برای اصلاحات دینی و اجتماعی است. بدین لحاظ آنها جدا در مناطقی که مشهور بود مؤسسات برجسته آموزشی

در جستجوی هویت بهائی

بهائی وجود دارد، در صدد تأسیس مدارس مذهبی برآمدند. بهائیان، در سطوح رسمی، دینی و اجتماعی، به وضوح کنار گذاشته شدند، و این تعصب در اداره مدارس بهائی در سراسر قرن بیستم بسیار مشهود بود.

بهاءالله تعلیم و تربیت را برای رشد و اعتلاء افراد بشر واجب و حیاتی تلقی کرد. او بر این باور بود که هر کودکی دارای استعدادهای بالقوه است، و به این ترتیب اهمیت اساسی دارد که کلیه کودکان از تعلیم و تربیت برخوردار شوند. بنابراین اواخر قرن نوزدهم، بهائیان تصمیم گرفتند مدارس خود را بر مبنای رویکرد نوین‌تر غربی بنیاد گذارند. اطفال بهائی غالباً از حضور در مدارس مذهبی، یعنی مکتب، ممنوع بودند، اما حتی کسانی که اجازه داشتند حضور پیدا کنند از برنامه محدود آموزشی‌شان راضی نبودند. رهبران جامعه بهائی تدریس علوم و هنرها را تشویق می‌کردند، و در نتیجه پیروان آنها در صدد یافتن شیوه‌های دیگری برای تعلیم و تربیت برآمدند. اولین مدرسه بهائی در سال 1897 در طهران گشایش یافت و دو سال بعد حکومت ایران آن را به رسمیت شناخت. طولی نکشید که در نقاطی که جوامع بزرگ بهائی وجود داشت مدارس دیگری افتتاح گردید. اما، علیرغم موفقیت‌های اولیه، مدارس بهائی به نحوی اجتناب‌ناپذیر، بخصوص از ناحیه روحانیون مسلمان، هدف اذیت و آزار واقع شدند. اگرچه در ایران به مدارس خصوصی اجازه فعالیت داده می‌شد، اما مقامات محلی غالباً، تحت فشار رهبران اسلامی محلی، از اعطاء مجوز لازم به بهائیان خودداری می‌کردند. مدارس، نه تنها با گردن نهادن به معیارهای حکومتی در برنامه آموزشی بلکه با موافقت جهت حذف تعلیمات امر بهائی، سعی می‌کردند خود را با موازین انطباق دهند. اما چنین اقداماتی ثابت شد که توفیق به همراه ندارد، زیرا حملات به مدارس بهائی ادامه یافت. در سال 1921، گروهی از اراذل بر اثر تحریکات مذهبی مدرسه‌ای را در شهر سنگسر طعمه حریف ساختند و با ایجاد حلقه‌ای از موانع اطراف ساختمان مانع از اقدامات بی‌ثمر بهائیان برای حفظ خویش شدند. از قضا، مدارس بهائی غالباً بهترین مدارس در کشور شناخته می‌شدند، و بسیاری از مسلمانان برجسته و مشهور فرزندان خود را به این مدارس می‌فرستادند. متأسفانه، اینها برای متوقف ساختن اذیت و آزار مداوم کافی نبود.

در دوران حکومت رضاشاه پهلوی، که نظام متداول و معیاری تعلیم و تربیت را در سراسر کشور تأسیس نمود، و متعاقباً شروع به تجاوز و تعدی به خودمختاری مدارس خصوصی و خارجی نمود، تبعیض علیه مدارس بهائیان شدت گرفت. در سال 1928، کلیه مدارس خصوصی را مجبور کرد به موازین آموزشی که وزارت معارف برقرار کرده بود، گردن نهند. این معیار مقرر می‌داشت که کلیه محصلین، صرف نظر از پیشینه مذهبی آنها، تحت نوعی تعلیم و تربیت اسلامی قرار گیرند. بعد از آن طولی نکشید که او توجهش را منحصر به سوی مدارس بهائی معطوف نمود. روز 7 دسامبر 1934 بعد از برگزاری مراسم درگذشت باب، که از ایام محرمه محسوب بود، مدرسه تربیت پسران طهران یادداشتی از حکومت دریافت داشت که دیگر اجازه فعالیت ندارد. در طول سال بعد، حکومت اقدام به تعطیل کردن کلیه مدارس بهائی کشور نمود. در سال 1940، رضاشاه کلیه مدارس خصوصی را ملی کرد، از جمله مدارسی که توسط گروه‌های تبلیغی (میسوینری) خارجی اداره میشد، و کلیه برنامه‌های آموزشی، کتب درسی، و امتحانات تحت نظارت و اداره وزارت معارف در آمد. منظم و مدون ساختن تدریجی تعلیم و تربیت در ایران به طور مؤثر هر گونه آینده درخشانی برای تنوع در مدارس کشور را از بین برد. دوران کوتاهی از سعه صدر در این زمینه به سرعت جای خود را به ساختار یگانه و اسلامی برای جمیع ایرانیان داد؛ بهائیان و سایر اقلیت‌های دینی از اجرای تعلیمات دینی خود ممنوع شدند. با صدور فرمان که بهائیان باید تحت تعلیمات اسلامی قرار گیرند و گاهی آنها را تماماً از تحصیل باز می‌داشتند، حکومت آنها را به جای آن که در گفتگوی ملی شرکت دهد، به کلی منزوی ساخت.

اگرچه بهائیان در سراسر دوران حکومت پهلوی با رنج و آزار بسیار مواجه شدند، اما به ظن قوی هنوز ستمگرانه‌ترین دوران تاریخ خود را تجربه نکرده بودند. انقلاب اسلامی سال 1979 نقشه‌ای را برای اسلامی کردن کلی به اجرا در آورد که دارای تأثیری دوبرحله‌ای بود. پیوندهای بین حکومت و دیانت را محکم کرد و بهائیان و سایر اقلیت‌های دینی را که مانع فرایند تطهیر اسلامی بودند بیش از پیش به حاشیه راند.

در جستجوی هویت بهائی

همین شور و اشتیاق انقلابی بود که ازدیاد اذیت و آزارهای مذهبی تحت حمایت دولت را تشویق و تحریض می‌کرد. آیت‌الله روح‌الله خمینی، که رهبری انقلاب اسلامی را به عهده داشت، از وجود احساسات ضد بهائی موجود برای پیشبرد اهداف سیاسی خود و اجرای سیاست‌های سرکوبگرانه بهره‌برداری کرد. بسیاری از بهائیان از مناصب شغلی اخراج شدند، و بخش عمده‌ای از رهبری دینی دستگیر و اعدام شدند. روز 21 اوت 1980، تمامی نه عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران دستگیر و ناپدید شدند. اعضاء جدید انتخاب و روز 13 دسامبر 1981، هشت تن از آنان دستگیر و دو هفته بعد اعدام شدند. تا پایان سال 1984، رژیم جمعا 177 بهائی را به قتل رسانده بود. همچنین در سال 1979، پاسداران انقلاب خمینی خانه باب، یکی از مقدس‌ترین اماکن بهائی را تخریب کردند. سایر اقدامات علیه بهائیان شامل آدمربایی و زندانی کردن آنها، حملات ارادل و اوباش، تبری اجباری از امر بهائی، ممنوع کردن اساتید بهائی از تدریس، ممنوعیت ورود دانشجویان بهائی به دانشگاه‌ها، اخراج محصلین و معلمین بهائی از مدارس بود. در حالی که مقامات ایرانی مستمرا اینگونه اقدامات تحت حمایت دولت را انکار می‌کردند، اذیت و آزار حداقل در سراسر دهه 1990 ادامه داشت. امروز، ازدواج و طلاق بهائی، و حقوق ارث و میراث همچنان فاقد شناسایی رسمی است. بهائیان هنوز از ورود به دانشگاه‌ها ممنوعند، و املاک آنها منظم در معرض مصادره است. جمعیت بهائی در بیشترین میزان خود نماینده یک در صد کل جمعیت ایران در آغاز قرن بیستم بود. اما امروز بهائیان کمتر از یک درصد را تشکیل می‌دهند.

با این همه، در اثر مهاجرت ایرانیان، جوامع قابل توجهی از بهائیان به طور پراکنده وجود دارند. بعضی از آنها در جهت یافتن فرصت‌های شغلی ایران را ترک کردند و بعضی در سایر نقاط به تبلیغ امر بهائی پرداختند، اما عده معدودی نیز صراحتا در جهت فرار از ایذاء و آزار ترک وطن نمودند.

جوامع برجسته‌ای در حیفا، بیروت، استانبول و مصر وجود دارند. بعضی از بزرگترین جمعیت‌های آواره شده پراکنده در هندوستان، که جامعه بزرگ بهائی را از سده نوزدهم تشکیل داده‌اند، و در ترکستان روسیه سکونت دارند. اراده بهائیان ایرانی به مهاجرت به خارج و حمایت کامل رهبری بهائی در این تلاش شاهدهی است قاطع که بهائیان تمسک تزلزل‌ناپذیری به وطن خود نداشتند. ماهیت جهان‌گرایی دیانتشان آنها را به گسترش به فراسوی مرزهای ایران تشویق می‌کرد، و بهائیان حفظ جامعه قوی مذهبی را به تعهد ملی‌گرایی به وطن خود مرجح شمردند. این موضوع نشان می‌دهد که بهائیان درباره هویت خود چگونه می‌اندیشند و از آن چه برداشتی دارند - ابتدا بهائی‌اند، سپس ایرانی‌اند. از زمان انقلاب مشروطه، در سراسر دوران سلسله پهلوی، و در ادامه تا دوران بعد از انقلاب در اواخر سده بیستم، مسلمانان ایرانی خود را ابتدا بخشی از جامعه مذهبی تعریف می‌کردند. آنها میراث بی‌مثیل پارسی دولت ملی ایرانی را به رسمیت می‌شناختند، اما همیشه ارزش‌های اسلامی را قبل از ارزش‌های ملی‌گرایانه قرار می‌دادند و غالبا آنها را یکسان می‌شمردند. بنابراین، امکان ندارد که بهائیان هویت کامل ایرانی اتخاذ نمایند زیرا تناقضی ذاتی در مفهوم میراث متمایز ملی ایرانی وجود داشته و همچنان دارد.